

نقد روان‌شناختی شخصیت ضحاک در شاه‌نامه

سپیده یزدان پناه*

چکیده

در شاه‌نامه داستان‌هایی بی‌شمار می‌توان یافت که از بن‌مایه‌های ژرف اساطیری برخوردار است. داستان ضحاک از جمله این داستان‌هاست. ضحاک با درونی بسیار تاریک و روانی آشفته، موجودی هراس‌انگیز در میان اسطوره‌های ایرانی است. داستان ضحاک به دلیل برخوردار بودن از بن‌مایه‌های اساطیری در اوستا، بارها مورد نقد و بررسی واقع شده است. در این مقاله سعی شده است، این داستان از دیدگاه نقد روان‌شناسی مورد بررسی قرار گیرد. به این ترتیب که شخصیت ضحاک و ارتباط او با عناصر اطرافش از دیدگاه روان‌شناسی (بیش‌تر برپایه نظریه‌های یونگ و فروید) مورد توجه قرار گرفته است.

از آن‌جا که نقد اسطوره‌گرا و نقد روان‌کاوانه پیوندی نزدیک با یکدیگر دارند، نگارنده در این مقاله کوشیده است به مفاهیمی چون توتام و تابو که عناصر کلیدی در نظریه فروید بوده توجهی ویژه نماید. همچنین با پرداختن به انواع عقده‌ها نظیر پدرکشی و طغیان بر پدر که ریشه در ناخودآگاه جمعی دارد و از عمده‌ترین نظریات یونگ است به لایه‌های درونی شخصیت ضحاک نفوذ کرده تا توجیهی برای پاره‌ای از کنش‌ها، واکنش‌ها، تنش‌ها و کشمکش‌های روانی او بیابد و به بسیاری از پرسش‌ها در مورد شخصیت ضحاک و روان‌تاریک او پاسخ گوید.

کلید واژه‌ها

روان‌شناسی شخصیت، توتام، تابو، ناخودآگاه جمعی، ضحاک، یونگ، فروید، سایه، نقاب، کشمکش‌های روانی، عقده‌ها.

* مدرس فوق لیسانس دانشگاه آزاد اسلامی - واحد رودهن.

ضحاک و ابلیس

ضحاک فرزند مرداس - پارسامردی از دشت سواران نیزه گذار - است. او خلاف پدر نیک کردار خود، جهان جوی، جاه طلب و ناپاک دل معرفی شده است و بویی از پارسامنشی نبرده، بنابراین روح و روان ضحاک خاستگاه مناسبی برای تاخت و تاز ابلیس است.

«در حقیقت ضحاک تجسم نیروی شر است و در متون پهلوی، پنج عیب از، پلیدی، سحر، جادو، دروغ و لابلالگیری را به او نسبت می‌دهند. چهار خصلت سرقت، خودپسندی، سستی و الحاد را که جمشید ریشه کن کرده بود ضحاک دوباره رواج داد. این تجسم تباهی باید سه دهان داشته باشد که موجودات بیش‌تری را بلعد، سه کله داشته باشد تا بتواند بیش‌تر از یک حیله و فکر پلید را در سر بپروراند شش چشم داشته باشد که شش جهت را ببیند و چیزی از دید او پنهان نماند. اژدهای سه پوزه همان اژدهای توفان است که رب النوع نور با او در ستیز است که در اوستا به صورت نبرد آذر با اژی دهاک نمایان شده است»^۱.

«در شاهنامه او مردی جبار و بیدادگر از نژاد بیگانه و دشمن ایران تصویر شده است»^۲.

بنابراین ابلیس در اولین فرصت به هیأت جوانی نیک خواه بر ضحاک ظاهر می‌شود. نخست از ضحاک عهد و پیمان می‌خواهد که راز او را با کسی در میان نگذارد و سپس نقشه شوم خود را مبنی بر کشتن مرداس با او در میان می‌گذارد. مرداس در پی اجرای این نقشه شوم به وسیله ضحاک و با هم‌دستی ابلیس در قعر چاهی می‌افتد. برای دومین بار، ابلیس به صورت خوالیگر به کاخ ضحاک وارد می‌شود و مسؤولیت خورد و خوراک ضحاک را برعهده می‌گیرد و با انواع خوراک‌های گوشتی نه تنها جسم بلکه روح و روان ضحاک را می‌پرورد. ابلیس او را به خوردن گوشت عادت می‌دهد. «خوردن گوشت باعث می‌شود که خوی تهور و درندگی افزون شود. گوشت خواری آموزه‌ای شیطانی است و خاصیت آن تحریض خوی حیوانی است»^۳.

در این جا این پرسش به ذهن می‌رسد که چرا کلید خورش خانه ضحاک باید در دست ابلیس باشد و چرا ابلیس این بار خود را در هیأت خوالیگر به ضحاک می‌نماید؟ در پاسخ این پرسش می‌توان چنین پنداشت که خورش خانه، محل اجرای فرآیند روانی و درونی است پس ابلیس با آش‌پزی و پرورش ضحاک با خورش‌های رنگین و گوناگون تصمیم دارد فرآیند درون روح و روان ضحاک را تحت کنترل و سیطره

خود درآورد. در حقیقت می‌توان آش‌پز یا خوالیگر را مسؤول فرایند روانی و درونی پنداشت. دادن کلید خورش‌خانه به ابلیس از سوی ضحاک، به معنای در اختیار قراردادن تمامی روح و روان و جسم به ابلیس و تسلیم بی‌قید و شرط در برابر اوست. ابلیس تمامی روح و روان و ذره ذره وجود ضحاک را از آن خود می‌کند. این تسلیم بی‌قید و شرط و این پیوند روح با روح با بوسه‌ای از طرف ابلیس بر کتف‌های ضحاک استوارتر و محکم‌تر می‌شود. «کتف علامت نیرو و عملکرد است. بامبارها معتقدند: کتف جایگاه نیروی جسمانی و حتی خشونت است»^۴ بنابراین بوسه ابلیس بر کتف ضحاک به مفهوم گرفتن نیرو، قدرت و اراده از ضحاک است. چنان‌چه از ابتدای داستان نمایان است، ضحاک همواره تسلیم بی‌چون و چرای ابلیس است و در حقیقت عملکرد او چیزی جز خواسته‌های ابلیس نیست. «بوسه نماد وصلت و پیوند دوسویه است که از عهد باستان مفهومی معنوی‌تر یافته است»^۵ و در واقع به معنی «پیوند روح- با روح و توافق و تسلیم است»^۶.

«هر بوسه می‌تواند افسونی باشد که جسم را بارور می‌کند و نیز انگیزه‌ای است که روح را سیراب و سرشار می‌کند»^۷.

«ابلیس با این تماس بخشی از روح خود را در پیکر او می‌دمد و بدن پادشاه جوان را باردار «دیوآز» می‌کند پادشاه پیشاپیش مساعدت روانش را برای پرورش این نوزاد نشان داده است»^۸.

با هر بوسه ابلیس ماری سیاه بر کتف ضحاک می‌روید که «خود مار نیز پیکره‌ای از اهریمن و رمز ناخودگاه است»^۹. از این پس ابلیس ناپدید می‌شود. ضحاک در پی چاره‌ای برای درمان درد ناشی از مارها است که ناگهان ابلیس بار دیگر در هیأت پزشکی فرزانه ظهور می‌کند و او را به خوردن مغز مردمان، برای بهبود دردش تشویق می‌کند. هدف ابلیس از پیش این بود که جهان را از مردم پرداخته کرده و آثاری از زندگی و آفریده‌ها بر روی زمین باقی نگذارد بنابراین هدف او از فریب ضحاک و تشویق او به خوردن مغز مردمان در حقیقت از میان بردن آفریده‌هاست. از طرفی مغز مرکز آگاهی و تفکر است او با این عمل کرد آگاهی و تفکر را از میان می‌برد. از این‌جا تقابل ابلیس با خرد نمایان می‌شود.

ضحاک سراسر «نهاد» است و نهاد بخش دست نیافتنی و کاملاً ناخودآگاه روان می‌باشد که از قوانین و فرآیندهای ناخودآگاهی و از اصل لذت (Pleasure Principle)^{۱۰} فرمان می‌برد. رابطه ضحاک و ابلیس رابطه کودک - والد است.

ضحاک (ego) بسیار کوچک و محدودی دارد بنابراین کاملاً تحت سیطره «نهاد» (ابلیس) است و به گفته‌های ابلیس سر می‌نهد و تسلیم می‌شود.

«Ego یا خود عبارت است از ضمیرآگاه که از عناصر خودآگاهانه‌ای همچون ادراک آگاهانه، خاطرات، تفکرات و احساسات تشکیل شده است».^{۱۱}

ضحاک در نقش کودک و ابلیس والد است. «والد هم تغذیه کننده است و هم انتقاد کننده والد نفوذ کننده است، در تصمیم‌ها نفوذ می‌کند و همیشه در مرحله تفکر وارد می‌شود».^{۱۲}

گفته شد که ضحاک (ego) (خود) بسیار کوچک و محدودی دارد یا شاید اصلاً فاقد این بخش است. «خود» مسؤول احساس هویت و تداوم شخصیت است و محور مرکز اصلی ضمیرآگاه محسوب می‌شود».^{۱۳}

«خود یا ego تحریکات غریزی را تعدیل می‌کند، ego تحت سیطره اصل واقعیت و مظهر خرد مآل اندیش است».^{۱۴}

ضحاک - پدر

ضحاک با هم فکری و هم‌دستی ابلیس پدر را از میان می‌برد. «مرگ پدر، پدرکشی و کین خواهی از او و آرزوی مرگ و کشتن پدر به مسأله استقلال پسر در برابر پدر باز می‌گردد که در قصه‌ها و اساطیر به شکل کشتن پدر پیر به دست پسر و جای‌گزین شدن پسر به جای پدر، پدیدار می‌شود و به معنی به دست آوردن آزادی است».^{۱۵}

یونگ در کتاب تحلیل رؤیا آورده است: «کشتن پدر ممکن است به معنی حذف پدر یا حذف نفوذ پدر باشد به طوری که پدر فعال نباشد و غیرفعال شود. ناخودآگاه به صورت صریح می‌گوید: بکش».^{۱۶}

یونگ در جایی دیگر نیز «پدر را در دین و فلسفه کلی حیات، تجسم روح سنتی می‌داند و ناقل عقل سنتی دنیای سنتی مردانه، با اندیشه‌گرایی و عقل‌گرایی خود مانعی است».^{۱۷}

قبل از کشته شدن مرداس در توصیف ضحاک گفته شد که او پیایی مشغول تاخت و تاز است و بسیار مغرور و جاه طلب، بنابراین می‌توان چنین انگاشت که آرزوی قدرت و میل رسیدن به قدرت و جایگزین شدن به جای پدر را همواره در سر می‌پرورانده، بنابراین پیشنهاد ابلیس انگیزه او را برای از میان برداشتن پدر قوی‌تر

می‌کند. این عقیده به صورت ناخودآگاه در ضحاک وجود داشته و اکنون با پیشنهاد ابلیس به ضمیر آگاه آمده، عملی شده و کنترل شخصیت او را بدست می‌گیرد.

پسر بد مراین پاک دل را یکی که از مهر بهره نبود اندکی
جهان‌جوی را نام ضحاک بود دلیر و سبک‌سار و ناپاک بود
شب و روز بودی دو بهره به زین زروی بزرگی نه از روی کین^{۱۸}

ضحاک و ماران

پس از بوسه ابلیس بر کتف‌های ضحاک، دو مار سیاه از کتف او سربر می‌آورند. به نظر یونگ مار رمز ناخودآگاه است. مار به سان اوهام ناگهان و به طوری نامنتظر از تاریکی سربر می‌آورد و در جایی و سوراخی که انتظار نمی‌رود می‌خزد.^{۱۹} جان گرفتن ناخودآگاه مکمن است خطرناک باشد و تعادل روانی را به خطر اندازد، تشویش برانگیزد. «مار مظهر حیوان نمای زندگی روانی است».^{۲۰} «مار به معنی نفرت و کراهت از سرما نیز می‌باشد».^{۲۱} این ماران از درون سرد، سیاه و تاریک ضحاک به بیرون خزیده است.

«در نماد شناسی ایرانی، مار نشانه اهریمن است و اهریمن هر زمان که می‌خواهد به آهنگ تباهی و زیان‌کاری پیکرینه شود در چهره ماری به نمود می‌آید. اهریمن، مار، نماد پیکره اوست».^{۲۲}

مارها تجسمی از نفس و روح و روان اژدها خوی ضحاک هستند که ضحاک باید برای آرام ساختن آنان دست به گناه بیالاید و یا پلیدی روح را مجسم می‌سازد که هیچ کس حتی ضحاک با همه قدرت از تأثیر شوم و رنج دهنده آن برکنار نمی‌ماند.^{۲۳} در پنداشتی دیگر می‌توان چنین گفت که این ماران سایه‌های (shadow)^{۲۴} درون پلید و سیاه ضحاک باشند که از دنیای ناخودآگاه (درون سیاه ضحاک) سربرآورده و لحظه‌ای او را آرام نمی‌گذارند و در حقیقت ضحاک با تغذیه این دو مار آنان را پرورش داده و بیش‌تر مغلوب آنان می‌شود. به بیانی دیگر، بیش‌تر تحت تسخیر ناخودآگاه است. جیمز هال در کتاب فرهنگ نگاره‌های نمادها یادآور می‌شود که «مار یک خدای زیرزمینی و دشمن خورشید - خدا بشمار می‌رفت و مانند کژدم می‌توانست موجب مرگ و آسیب شود، بنابراین آن را با تقدیم هدایا آرام می‌کردند».^{۲۵} ضحاک برای آرام کردن ماران باید برای آن‌ها هدایایی دهد و قربانی کند، بنابراین اهریمن به شکل پزشکی فرزانه بر ضحاک نمایان شده و به او دستور می‌دهد که روزی دو جوان را قربانی کند و از مغز آنان برای مارها خورش سازد. در حقیقت مغز، مرکز آگاهی و تفکر است و

اهریمن با این روش به هدف دیرینه خود، یعنی از میان بردن تفکر و آگاهی در میان مردم می‌رسد. این عمل کرد ابلیس در واقع ستیز او با خرد بشمار می‌رود. با تغذیه ماران با مغز آدمیان باید خرد و آگاهی را از میان برد و با این روش ماران رسته از دو کتف ضحاک که پیکره‌ای از اهریمن و روح دمیده اهریمن در وجود ضحاک هستند جان تازه‌ای بگیرند و بعد اهریمنی ضحاک مستحکم‌تر شود.

مرداس - ضحاک - مار

در مورد رابطه مرداس و ضحاک با مار و ریشه‌شناسی این سه لغت نکاتی شایان ذکر است که پیوند ضحاک را با مار مستحکم‌تر می‌کند به طوری که بتوان گفت مار توتم ضحاک است.

«در مورد مرداس و ریشه‌شناسی این واژه می‌توان گفت: «داسه» در وداها به شکل اژدهایی تصویر شده که سه سر و شش چشم دارد. «داسه» ودایی را با آژی دهاک اوستایی می‌توان برابر تصور کرد و یکی را برآمده از دیگری. بنابراین واژه (دها) با (داسه) پیوند می‌خورد. در واژه مرداس نیز نشانی از مار نمادین ودایی هست. «داس» می‌تواند بازمانده «داسه» ودایی باشد که «دهاک» ساخت اوستایی آن است و «مر» می‌تواند کوتاه شده «مار» باشد. پس «مار + داس»، مرداسه با آژی دهاک به معنی مار برابر می‌شود.^{۲۶}

مار نیز به طور طبیعی وابسته به زمین بود و یک خدای زیرزمینی که با زمین و دنیای زیرزمین ارتباط پیدا می‌کند.^{۲۷}

شاید بتوان چنین تصور کرد که کشته شدن مرداس و در چاه افکندن او و حبس شدن ضحاک در غار با این معنی مار، در پیوند باشد.

گفته شد که مار، رمز ناخودآگاه است. زمین و اعماق آن، غار و ظلمت و تاریکی آن، همه نماد و رمز ناخودآگاه و تاریکی آن هستند. دیده می‌شود که تمام عناصری که با ضحاک به نوعی در پیوند است با ناخودآگاه نیز در ارتباط است.

از سویی دیگر دهاک نوعی مار گزنده معنی شده، قبيله پرقدرتی به نام «اهی» وجود داشته که شکل سانسکریت «آژی» می‌باشد. موسس این تیره، آژی، پادشاهی به نام ورترا (Viritra) ملقب به (دهاک) (Dahak) است بخش اول نام ضحاک «آژی دهاک» به معنی مار (در سانسکریت اهی) است.^{۲۸}

ضحاک - خواب

ضحاک پس از کشتن جمشید پادشاه جهان می‌شود. چهل سال پیش از زوال پادشاهی، خوابی می‌بیند. سه مرد جنگی که یکی از آن‌ها به سال کوچکتر است و در حالی که گرزه گاو سار در دست دارد به جنگ ضحاک می‌آید و به گردنش پالهنگ نهاده و تا دماوند کوه به دنبال خود می‌کشد و دریند می‌کند. موبدان خردمند بیدار دل خواب او را تعبیر می‌کنند. از این پس ضحاک برای یافتن فریدون لحظه‌ای آرام و قرار ندارد و اما ضحاک چهل سال پیش از به پایان رسیدن پادشاهی این خواب را می‌بیند در روان‌شناسی یونگ چهل عددی کامل است. « عدد چهل نشانه‌ی به پایان رسیدن یک دوره‌ی تاریخ است. دوره‌ای که می‌باید نه فقط به تکرار بل به تغییری اساسی و گذر از نظام عملی از یک زندگی به زندگی دیگر منتهی گردد».^{۲۹}

«نزد خواب بین آگاهی از رموز، امری ناخودآگاه و جز زندگانی روانی ناخودآگاه محسوب می‌شود».^{۳۰} همچنین رؤیا نشانه‌ی فعالیت روانی آشفته و بی‌ترتیب و پریشانی است که حاصل کاهش یافتن فعالیت مراکز مغزی است».^{۳۱}

رؤیا به گونه‌ای بازتافتن کشمکش‌های روانی و ترس‌های سرکوفته و ناهشیار است. به نظر بنواپریه ریشه‌های به وجود آورنده‌ی رؤیا می‌تواند شامل این موارد باشد:
 ۱- بیماری تنی ۲- انگیختگی و شوری که از شیفتگی، امید، هراس یا کینه پدید می‌آید
 ۳- توان و ترفند اهریمن ۴- خداوند.^{۳۲}

بنابر آن چه در مورد ظلم و بیداد، کشتار مردم و قتل پدر گفته شد می‌توان چنین پنداشت که خواب ضحاک هم می‌تواند ریشه اهریمنی داشته باشد و هم ریشه در، انگیختگی و هراسی که در درون ضحاک وجود دارد.

ضحاک لحظه‌ای آرام و قرار ندارد و برای آرام ساختن تلاطم درون و تشویش‌های خود ناگزیر است به ابلیس (البته در چهره‌های متفاوت) روی آورد و تسلیم اوامر او باشد.

ضحاک - گاو برمایه

ضحاک از کنترل غرایز ناتوان شده و به نوعی دچار اضطراب نوروتیک است و با تعبیر این خواب به دنبال فریدون و گاو برمایه است تا با کشتن آن‌ها باز هم به آرامشی موقت دست یابد.

اضطراب نوروتیک هنگامی بوجود می‌آید که فرد از رسوخ تکانش‌های نهاد (بویژه تمایلات جنسی و پرخاشگری) به ضمیر آگاه و ناتوانی خود برای کنترل آن‌ها نگران باشد. علت اصلی این نوع اضطراب خارج شدن کنترل غرایز نهاد از اراده فرد است.^{۳۳}

«براساس یک طبقه‌بندی اضطراب بر سه گونه است: ۱- واقعی یا عینی
۲- نوروتیک ۳- اخلاقی»^{۳۴}

پس از مدتی فریدون زاده می‌شود. هم زمان با او گاو بر مایه نیز متولد می‌شود. این گاو هم‌زاد فریدون است. «گاو، توتم فریدون است»^{۳۵}، که با توجه به گرزه گاوسار که بعدها در دست فریدون است ارتباط گاو و فریدون این گمان را قوی‌تر می‌کند. روزبانان ضحاک، پدر فریدون - آبتین - را می‌بایند و نزد ضحاک می‌برند تا از مغز او برای ماران خورش سازند. فرانک از بیم جان فرزند، او را به مرغزاری می‌برد و نزد چوپانی می‌سپارد. فریدون مدت سه سال از گاو برمایه شیر می‌نوشد و بالیده می‌شود. پس این گاو حکم دایه اوست. فرانک بازهم فریدون را از این مرغزار به البرزکوه می‌برد و نزد مردی پارسا می‌سپارد. ضحاک مرغزار و گاو برمایه را یافته، از بین می‌برد. «البرز کوه از مکان‌های مقدس است و به صورت مرکز در می‌آید. مرکز که پیشینیان آن را مثال اعلای حریم قدس و واقعیت مطلق می‌انگاشتند»^{۳۶}.

ضحاک از این که فریدون را نیافته در تشویش و ناآرامی است، بنابراین تصمیم می‌گیرد برای مقابله با فریدون لشکری از مردم و دیو و پری فراهم کند.

ضحاک - گاو - استشهدانامه

ضحاک به دلیل ظلم و ستم و کشتاری که مرتکب شده در میان مردم چهره خوبی ندارد بنابراین باید شیوه‌ای جدید پیش گیرد. طی مشورتی با موبدان، محضری آماده می‌کند تا مردم به عدل و داد و نیک سیرتی او شهادت دهند که مردم نیز ناگزیر امضا می‌کنند و شهادت می‌دهند.

حال، ضحاک دچار اضطراب اخلاقی شده: «اضطراب اخلاقی نگرانی نسبت به تنبیه «خود» به وسیله «فراخود» است وقتی نهاد کوشش می‌کند تا تمایلات و افکار غیراخلاقی خویش را نشان دهد و در مقابل «فراخود» یا احساس گناه و شرم و سرزنش واکنش نشان می‌دهد. در شخص اضطراب اخلاقی پدید می‌آید، یعنی فراخود سعی می‌کند تا «خود» را برای عامل زشت «نهاد» سرزنش کند. این اضطراب در حقیقت اضطراب اجتماعی است و فرد از آن هراس دارد که مبدا فکر یا احساس کند یا دست به عملی بزند که مورد پسند اخلاق جامعه و بویژه خانواده‌اش نباشد»^{۳۷}.

ضحاک دچار اضطراب اخلاقی یا اجتماعی است و نگران است از این که پایگاه خود را بین مردم از دست داده باشد و به اصطلاح به دنبال چهره‌ای نیک بین مردم است. فراهم کردن این استشهاده‌نامه نیز نشانی از ترس و هراس او از فریدون است. ضحاک از این که با آمدن فریدون مردم به او گرایش پیدا کنند و تاج و تخت را از او بگیرند در هراس است.

تلاش و کوشش او برای جلب رضایت مردم و تهیه استشهاده‌نامه نوعی مکانیسم دفاعی است. ضحاک می‌خواهد رفتار خود را به گونه‌ای منطقی جلوه دهد. این گونه مکانیسم دفاعی، جبران است. ضحاک در حقیقت با این عمل کرد می‌خواهد از واقعیت دور شده و از این طریق خویشتن را توجیه کند.

«این نوع مکانیسم دفاعی (جبران) رویه‌سازی است که زیربنای این مکانیسم احساس حقارت و بی‌کفایتی است و در واقع کوشش برای پوشش دادن به نقاط ضعف و عدم کفایت است».^{۳۸} در این هنگام کاوه ظهور می‌کند. او که از ظلم و بیداد ضحاک در مورد پسرانش به خروش آمده، وارد کاخ ضحاک می‌شود.

و اما ممکن است این سؤال به ذهن متبادر شود که چرا شخصی از طبقه آهن-گران باید در مقابل ظلم ضحاک بایستد؟ «نماد آهن‌گری اغلب به کلام یا آواز بستگی دارد. از این وابستگی، نقش عرفانی این شغل و همچنین عمل‌کرد خلاق کلام آشکار می‌شود».^{۳۹} نفوذ کلام و خروش کاوه به گونه‌ای است که ضحاک را یارای سخن گفتن نیست. کاوه از دادخواهی نزد ضحاک و پاره کردن محضرش هیچ باکی ندارد.

که شاها منم کاوه دادخواه
همی نالم از تو به رنج روان
بیفزاید ای شاه مقدر تو^{۴۰}

خروشید و زد دست بر سر زشاه
بده داد من کامدستم دوان
اگر داد دادن بود کار تو

و یا در جایی دیگر:

زشاه آتش آید همی بر سرم
بباید بدین داستان داوری
شگفت آمدش کان شگفتی بدید...
بخوبی بجستند پیوند اوی^{۴۱}
سبک سوی پیران آن کشورش
بریده دل از ترس کیهان خدیو...
نه هرگز براندیشم از پادشا^{۴۲}

یکی بی‌زیان مرد آهن‌گرم
تو شاهی و گر ازدها پیکری
سپهد به گفتار او بنگرید
بدو باز دادند فرزند اوی
چو بر خواند کاوه همه محضرش
خروشید کای پایمردان دیو
نباشم بدین محضر اندر گوا

و یا هنگامی که از کاخ ضحاک به سوی بازارگاه می‌آید:

چو کاوه برون شد ز درگاه شاه برو انجمن گشت بازارگاه
همی بر خروشید و فریاد خواند جهان را سراسر سوی داد خواند^{۴۳}

خروش کاوه یا خروشیدن دادخواه را می‌توان به خروش فرامن^{۴۴} در مقابل نهاد^{۴۵} تعبیر کرد. کاوه (فرامن) همان وجدان است که بعد از این همه جنایت سرانجام او را رها نمی‌کند و بانگ بر می‌دارد و خواهان دادخواهی است. او در مقابل سرکشی نهاد سربرآورده است. اکنون که کاوه برای دادخواهی به بارگاه ضحاک آمده است فرصتی مناسب است تا ضحاک چهره‌ای مهربان و دل‌سوز و دادگر به نمایش گذارد.

عکس‌العمل ضحاک در مقابل خروش کاوه، آرام و منطقی است او فقط به سخنان کاوه گوش فرا می‌دهد و پس از شنیدن سخنان کاوه، پسر کاوه را به او باز می‌گرداند. ضحاک که تا چندی پیش برای آرام یافتن خود از کشتار مردم دریغ نمی‌کرد اکنون چقدر دادگر و مهربان شده!

او به این شرط پسر کاوه را به او باز می‌گرداند که کاوه استشهادنامه را امضا کند. او برای توجیه کارهای خود اکنون باید (نقاب)^{۴۶} بر چهره بگذارد و رویه‌ای سازش‌کارانه در پیش گیرد. در حقیقت بازگرداندن پسران به کاوه از سوی ضحاک می‌تواند همان مکانیسم دفاعی جبران باشد.

در تقسیم‌بندی اریک فروم، ضحاک در گروه افراد استثمارگر (Exploiting type)^{۴۷} قرار می‌گیرد. ضحاک با استثمار دیگران سعی دارد قدرت را در دست بگیرد. تمام کوشش او برای به دست آوردن قدرت از راه زورگویی است. او پیش از این از مغز مردمان، برای ماران خوراک فراهم می‌کرد. همان‌گونه که ذکر شد مغز مرکز آگاهی است. ضحاک می‌خواهد به دستور ابلیس شعور و آگاهی را از میان مردم برچیند و به گونه‌ای با استعمار و تحمیق مردم، بر آنان حکومت کند و حال با گرفتن گواهی (البته اجباری) مردم را وسیله اهدافش قرار می‌دهد.

در مورد ضحاک می‌توان چنین پنداشت که کلیه محرک‌ها از نوع (محرک‌های مخرب)^{۴۸} یا منفی است که همواره یا متوجه خود اوست و یا دیگران. انگیزه‌های خصمانه، تهاجم و جنایت همه از محرک‌های مخرب محسوب می‌شوند.^{۴۹}

در هر صورت کاوه استشهادنامه را پاره پاره می‌کند و همراه پسرش بیرون می‌رود. گویی سرنوشت محتوم است. ضحاک را یارای هیچ‌گونه سخن و یا عکس‌العملی در مقابل کاوه نیست و حتی ضحاک با آن همه درنده‌خویی در مقابل هیچ یک از حرف‌ها و رفتارهای کاوه (فرامن) نمی‌تواند هیچ عکس‌العملی از خود نشان دهد.

ضحاک و شکستن حریم توتم و تابو - شستشو در آبزنی از خون

در داستان ضحاک آمده است که او جسم خود را در آبزنی از خون شستشو می‌دهد. این عملکرد ضحاک را می‌توان چنین تصور کرد که ضحاک برای دور شدن شومی سرنوشت، در آبزنی از خون شست و شو می‌کند. شست و شو در خون به مفهوم انتقال نیروی جان کشته به کشته است و نشانه روپین تنی و بی‌مرگی است. این عمل به عنوان باطل کننده سحر و جادو و دور شدن سیاهی بخت از آدمی می‌تواند باشد.^{۵۰}

ترس و واهمه ضحاک از آینده شوم و از بین بردن این ترس و اضطراب می‌تواند یکی از علت‌های شست و شوی او در آبزن خون باشد و یا اینکه چنین تصور کرد که به دلیل حرص و آز طالب بی‌مرگی و روپین تنی است که در این صورت نیز ترس از مرگ و سرنوشت شومی که در پیش دارد او را وادار به چنین کاری می‌کند.

از سویی دیگر، ضحاک به علت جاه طلبی و باهم‌دستی و هم‌فکری ابلیس پدر را از میان برمی‌دارد. گفته شد که مرداس، پدر ضحاک، رئیس قبیله و پارسا مردی بوده است، بنابراین می‌توان هاله‌ای از تقدس را برای او فرض کرد.

«شخص رئیس قبیله یا گروه تا هنگامی که دارای قدرت و رهبری است تابو است. افراد قبیله نیز برای او قوه و نیروی غیبی قایل هستند که تصور می‌کنند دست زدن به او و یا جامه و لباسش و حتی جایی که او برآن گام نهاده خطرناک است و اگر کسی چنین گناهی را مرتکب شود جان او در معرض خطر است و باید با عملی خاص آن را جبران کند و کفاره دهد، زیرا رئیس قبیله انباشته و سرشار از نیروهای غیبی است.»^{۵۱}

«در آیین تصفیه و تطهیر نیز کارهایی نظیر، روزه گرفتن، تراشیدن مو، گرفتن ناخن، دویدن در آتش مشتعل و یا جستن از روی آن و بالاخره شست و شوی بدن با خون و زخمی کردن عضوی از بدن و جاری کردن خون از آن انجام می‌دادند برای آن که روح پلید همراه آن خارج شود.»^{۵۲}

پس شست و شو در خون توسط ضحاک می‌تواند بازتابی از آیین تصفیه و تطهیر و یا نوعی کفاره قتل پدرش باشد. ضحاک، گاو برمایه را که توتم فریدون است و هاله‌ای از تقدس دارد از بین برده است. کشتن حیوانی که توتم است چنین عقوبتی را می‌تواند به دنبال داشته باشد، یعنی وارد شدن به حریم توتم و شکستن آن حریم.

ضحاک - نزاع و کشمکش‌های درونی و روانی

ضحاک از نوعی تعارض ادیبی رنج می‌برد. وحشت و رنج و احساس گناه‌کاری در نبود کردن پدر و طغیان بر پدر. علاوه بر قتل پدر، کشتار مردم و خورش ساختن از مغز مردم برای خوراک ماران و آرام یافتن آنان و تسکین خود، این همه بر پلییدی روح و سیاهی درون او و هم‌چنین سرکشی غرایز نهاد، اضافه می‌کند.

انواع کشمکش‌های روانی یکی از دلایل مهم استرس هستند و در به هم زدن موازنه روانی و تعادل شخصیت نقش عمده‌ای را ایفا می‌کنند. شخصیت انسان در جریان برخوردهای شدید که میان انگیزه‌های متضادی درگیر است به این طرف و آن طرف کشیده می‌شود و کشمکش موجود بین انگیزه‌های درونی (نهاد) و قوانین و رسوم اجتماعی ثبات شخصیت و آرامش درونی فرد را به مخاطره می‌اندازد و فرد را دچار (Conflict) یا کشمکش درونی می‌کند.^{۵۳}

این اضطراب و کشمکش درونی در ضحاک نخست با طرح نقشه توسط ابلیس و با کشتن پدر آغاز می‌شود و سپس با رستن دو مار از کتف او و کشتن مردم ادامه پیدا می‌کند. مارهای رسته از دو کتف ضحاک نشان از آتش درون او دارد. «از نظر سرخپوستان مار تجسد ظلمات و شهریار آتش درون است».^{۵۴}

آتش درون او همان کشمکش‌های درونی و آشفتگی‌ها و پریشانی‌های اوست. ادامه این اضطراب و کشمکش‌ها در مرحله بعد به صورت خوابی، به ضحاک نمایان می‌شود. خوابی که نشانه فعالیت روانی آشفته و پریشان اوست.

«اضطراب زیربنای تمام ناهنجاری‌های روانی است. هرگاه خطری ارگانسیم را تهدید کند «خود» با ایجاد احساس نگرانی شخص را آگاه می‌کند به این ترتیب شخص یا به مقابله با آن خطر برمی‌خیزد یا آن که از رویارویی با آن پرهیز می‌کند بنابراین اضطراب در اصل، انسان را برای مقابله با خطر تجهیز می‌کند».^{۵۵}

ضحاک با دیدن خواب دچار تشویش می‌شود بنابراین قبل از وقوع هر اتفاقی به مقابله با آن برمی‌خیزد. او به دلیل ترس از وجود فریدون و در حقیقت ترس از زوال پادشاهی خود به دنبال فریدون و گاو برمایه است. او ابتدا گاو برمایه را می‌یابد و از بین می‌برد ولی فریدون را نمی‌یابد. هم‌چنین ضحاک باید به دنبال چاره‌ای برای جبران گناهان پیشین خود باشد. تهیه استشهدانامه خود می‌تواند راهی برای توجیه او و رفع تشویش و اضطراب وی باشد.

بخشیدن پسران کاوه از سوی ضحاک، خود نوعی مکانیسم دفاعی جبران بود. او باید سرپوشی بر گناهان گذشته خود بگذارد. ضحاک می‌پندارد شاید از این طریق بتواند از بار گناهان خود بکاهد تا شاید رضایت مردم را جلب کند.

ضحاک مضطرب است که روزی مردم با فریدون هم صدا شده و علیه او شورش کنند. شست و شو در آبن خون، همان‌گونه که پیش از این ذکر شد برای رفع سرنوشت شوم و یا جادو و سحر و یا حتی به عنوان نوعی آیین تصفیه و تطهیر بازهم نشان دهنده اضطراب و کشمکش‌های درونی ضحاک است. انواع اضطراب‌های نوروتیک و اخلاقی که در مورد ضحاک ذکر شد، نشان از این واقعیت دارد که او در هیچ دوره‌ای از زندگی و پادشاهی‌اش روی آرامش نمی‌بیند و همواره در ترس و اضطراب بسر می‌برد.

ضحاک - فریدون

پس از اینکه دو هشت سال بر فریدون می‌گذرد از البرزکوه نزد مادر می‌آید. از فرانک نام پدرش را می‌پرسد. فرانک روزگار پدر، گاو برمایه و کشتن آنان را بردست ضحاک برای فریدون شرح می‌کند. فریدون سوگند یاد می‌کند که ضحاک را از پای درآورد.

از سویی دیگر کاوه با چرم پاره خود که اکنون به صورت درفشی درآمده با گروهی از مردم علیه ضحاک قیام کرده رو به سوی فریدون می‌کند.

فریدون نزد مادر می‌آید و به او اعلام می‌کند که آماده نبرد با ضحاک است. در حقیقت فریدون آماده ورود به مرحله آزمون قهرمان و بریدن وابستگی از مادر شده است. فریدون برای رسیدن به کاخ ضحاک باید ابتدا از ارون‌درود بگذرد. «رود سمبل تغییر رویه و نقطه عطف در زندگی است».^{۵۶}

فریدون با اسبش گل‌رنگ از آب می‌گذرد. او اولین آزمون گذر را که گذر از آب است با پیروزی پشت سر می‌گذارد. «دریا، آب و اعماق آن نیز یکی از سمبل‌های ناخودآگاه جمعی است».^{۵۷} بنابراین گذشتن از آب گونه‌ای سیر در ناخودآگاه است. حال فریدون به کاخ ضحاک رسیده است و او پیش از ورود به کاخ باید طلسمی را که ضحاک ساخته از بالای دژ به پایین آورد. دژ و کاخ سمبل ناخودآگاه جمعی است^{۵۸}، بنابراین شکستن طلسم به معنی ورود به دنیای تاریک و سیاه ناخودآگاه و غلبه بر آن است.

فریدون پس از ورود به کاخ شهرناز و ارنواز را رهایی می‌بخشد. ضحاک از شنیدن خبر ورود فریدون به کاخ خود و خلوت او با شهرناز و ارنواز خشمگین می‌شود و در فکر انتقام می‌افتد، بنابراین به صورت ناشناس وارد کاخ شده و با فریدون رودررو می‌شود.

سروش به فریدون دستور می‌دهد که ضحاک نباید کشته شود، چه کشته شدن ضحاک باعث می‌شود دنیا از حیوانات و موجودات موزی و زیان‌آور پر شود. این جانوران موزی و زیانکار همان امیال و غرایز ناشی از نهاد، نفس اماره و یا به اصطلاح سایه‌های درون اوست که وجودش را لبریز کرده بنابراین فریدون در حالی که پالهنگی برگردن ضحاک افکنده به گفته سروش او را به دماوند کوه می‌برد و در غاری به بند می‌کشد.

«و اما طبق اوستا، فریدون اژی دهاک را در جایی به نام Varana که با صفت Cacoru-gaosa یعنی چهارگوش توصیف شده می‌کشد».^{۵۹}

«چهارگوش تصویری از ماندالا است. ماندالا در مواقع آشفتگی و پریشانی، پدیدار می‌شود. ماندالا در آثار یونگ نماد هسته مرکزی شخصیت، آرمان و هدف زندگانی و رمز خود است. (یعنی تمامیت روان آدمی) ماندالا به صورت رمزی دایره، ربع، چهارگانگی ظاهر می‌شود و اشکال آن همیشه شکل متوازی است که از ترکیب چهار یا تضاعیف آن فراهم شده است».^{۶۰}

این اشکال و هر چیزی که به چهار قابل قسمت باشد نمادی از خود است. سیری در اسطوره نشان می‌دهد که نبرد میان خوب و بد بیش‌تر در محلی چهارگوش صورت می‌گیرد که انتخاب این محل چهارگوش حاصل برون فکنی «خود»، یعنی ستیز میان خوب و بد و مجادله اضداد شخصیتی است.^{۶۱}

ضحاک - غار

محل به بند کشیدن ضحاک غاری است در دماوند کوه، «غار یادآور تاریکی و انزوای ناخودآگاه»^{۶۲} و نیز یادآور «صور نوعی مادر می‌باشد».^{۶۳}

بازگشتن ضحاک به غار که ظلمت و تاریکی زهدان مادر یا ناخودآگاه را به یاد می‌آورد و ناپدید شدن او در جهان تاریکی نشانه تحقق همین آرزوست. غار جای‌گزین مادر شده است.

«غار» تصویر مادر مرگ است. مدفون شدن در غار به منزله بازگشت به زهدان مادر است. غار قبر طبیعی است، گوری که مام زمین کنده است.^{۶۴}

پی‌نوشت:

۱. محمد جعفر یاحقی: فرهنگ اساطیر، ۲۹۱.
۲. دانش‌نامه مزدیسنا: ص ۲۹۱.
۳. اسلامی ندوشن: زندگی و مرگ پهلوانان در شاه‌نامه: ص ۱۳۴.
۴. ژان شوالیه، فرهنگ نمادها: ص ۵۳۳.
۵. همان، ص ۱۲۵.
۶. همان، ص ۱۲۷.
۷. جلال ستاری، رمز و مثل در روان‌کاوی: ص ۴۶۰.
۸. دکتر محمد نوید بازرگان، اژدهایی به نام آژ، پژوهش‌نامه فرهنگ و ادب: ص ۱۱۹.
۹. مونیك دوبوكور، رمزه‌های زنده‌جان: ص ۷۰.
۱۰. اصل لذت هنگامی که بر اثر تحریک‌های بیرونی و هیجان‌های درونی، مقداری انرژی در انسان افزایش می‌یابد و باعث پدید آمدن تنش غیرقابل تحمل می‌گردد، نهاد با فعالیت خود، به سرعت این تنش را کاهش می‌دهد و موجود را به حالت تعادل باز می‌گرداند. در این حالت انرژی کمی به صورت یکنواخت جریان می‌یابد این اصل کاهش تنش را که نهاد برپایه آن فعالیت می‌کند اصل لذت می‌نامند. (سعید شاملو، مکتب‌ها و نظریه‌ها در روان‌شناسی شخصیت: صص ۳۲-۳۳).
۱۱. همان، ص ۴۷.
۱۲. تامس هریس، وضعیت بهتر: صص ۱۹-۲۰.
۱۳. سعید شاملو، مکتب‌ها و نظریه‌ها در روان‌شناسی شخصیت: ص ۴۷.
۱۴. الیزابت رایت، نقد روان‌کاوانه مدرن: ارغنون، سال اول شماره ۴، ص ۱۲۳.
۱۵. جلال ستاری، رمز و مثل در روان‌کاوی: ص ۴۳۶.
۱۶. کارل گوستاو یونگ، تحلیل رویا: ص ۲۸۸.
۱۷. کارل گوستاو یونگ، روان‌شناسی و کیمیاگری: صص ۱۸۳-۱۸۸.
۱۸. شاه‌نامه: ج ۱، ص ۲۹، بیت‌های ۹۳-۹۵.
۱۹. مونیك دوبوكور، رمزه‌های زنده‌جان: ص ۷۰.
۲۰. همان، ص ۷۲.
۲۱. گاستون باشلار، روان‌کاوی آتش: ص ۳۹.

۲۲. میرجلال الدین کزازی، نماد شناسی اسطوره‌های در اسطوره ضحاک، نمیرم از این پس که من زنده‌ام: ص ۹۶۳.
۲۳. اسلامی ندوشن، زندگی و مرگ پهلوانان در شاه‌نامه: ص ۱۳۵.
۲۴. سایه، از نظر یونگ جنبه خشن و غرایز و جنبه حیوانی سرشت آدمی است از این رو سایه از مجموعه غرایزی که از اجداد وحشی به ارث رسیده‌اند و در ناخودآگاه جمعی جای دارند تشکیل شده است. (یونگ، تحلیل رویا، ص ۱۲)
۲۵. جیمز هال، فرهنگ نگاره‌های نمادها: ص ۹۳.
۲۶. کزازی، نماد شناسی اسطوره‌های در اسطوره ضحاک: ص ۹۶۳.
۲۷. جیمز هال، فرهنگ نگاره‌های نمادها: ص ۹۳.
۲۸. همان، ص ۹۴.
۲۹. ژان شوالیه، فرهنگ نمادها: ج ۲، صص ۵۷۶-۵۷۷.
۳۰. دلاشو، زبان رمزی قصه‌های پریوار: ص ۷۲.
۳۱. حورا یآوری، روان‌کاوی و ادبیات: ص ۲۳.
۳۲. کزازی، رویا، حماسه، اسطوره: ص ۸۹.
۳۳. شاملو، مکتب‌ها و نظریه‌ها در روان‌شناسی شخصیت: ص ۳۹.
۳۴. همان، ص ۳۹.
۳۵. شایگان‌فر، نقد ادبی: صص ۱۶۲-۱۶۸.
۳۶. میرچا الیاده، اسطوره بازگشت جاودانه: صص ۲۷-۳۴.
۳۷. شاملو، مکتب‌ها و نظریه‌ها در روان‌شناسی شخصیت: ص ۴۰.
۳۸. سیروس ایزدی، روان‌شناسی شخصیت از دیدگاه مکاتب: ص ۴۲.
۳۹. ژان شوالیه، فرهنگ نمادها: ج ۱، ص ۳۰۸.
۴۰. شاهنامه: ج ۱، ص ۴۴ بیت‌های ۲۳۶-۲۳۹.
۴۱. همان، ص ۴۵، ۲۴۹-۲۵۴.
۴۲. همان، ص ۴۴، ۲۱۱-۲۱۳.
۴۳. همان، ص ۴۴، ۲۲۸-۲۳۱.
۴۴. فرامن همان محدوده اخلاقی و قضایی شخصیت است (این قسمت به ارزشها بها می‌نهد). شایگان‌فر، نقد ادبی، ص ۱۰۷.
۴۵. نهاد مخزن غرایز و سرچشمه نیروهای حیاتی یا انگیزه‌های مرگ و زندگی است. نهاد همواره در جستجوی لذت و تخلیه امیال تهاجمی است. نهاد حیوانی در انسان و فعالیت آن از زمان و مکان و منطق و استدلالی پیروی

- نمی‌کند. نهاد در سطح ناخودآگاه عمل می‌کند. (ایزدی، روان‌شناسی شخصیت از دیدگاه مکاتب، ص ۳۷)
۴۶. نقاب در اصطلاح روان‌شناسی یونگ روش سازگاری فرد با دنیاست و یا رفتاری که فرد در کنار آمدن با دنیا دارد. (یونگ، خاطرات، اندیشه‌ها، رویاها، ص ۴۱۲)
۴۷. ایزدی، روان‌شناسی شخصیت از دیدگاه مکاتب: ص ۴۴.
۴۸. به عقیده فروید کلیه محرک‌ها از یک انرژی کلی حیاتی سرچشمه می‌گیرند که به دو دسته سازنده و مخرب تقسیم می‌شوند. محرک‌های مخرب انگیزه‌های خصمانه‌ای است که متوجه خود یا دیگران بوده و به اشکال گوناگون چون تهاجم، انزجار، جنایت یا خودکشی جلوه‌گر می‌شود. همان، صص ۲۹-۳۰.
۵۰. شاهرخ مسکوب، تن پهلوان و روان خردمند: بخت و کار پهلوان در آزمون هفت خوان، ص ۵۱.
۵۱. جان بی ناس، تاریخ جامع ادیان: ص ۱۷.
۵۲. همان، صص ۱۸-۱۹.
۵۳. ایزدی، روان‌شناسی شخصیت از دیدگاه مکاتب: ص ۳۲.
۵۴. دوبوکور، رمزهای زنده جان: ص ۴۸.
۵۵. شاملو، مکتب‌ها و نظریه‌ها در روان‌شناسی شخصیت: ص ۳۹.
۵۶. یونگ، روان‌شناسی و کیمیاگری: ص ۸۶.
۵۷. همان، ص ۸۶.
۵۸. دلاشو، زبان رمزی قصه‌های پریوار: جدول ص ۲۴۰.
۵۹. بهمن سرکاراتی، سایه‌های شکار شده: ص ۲۲۳.
۶۰. ستاری، رمز و مثل در روان‌کاوی: صص ۴۶۷-۴۶۸.
۶۱. ایزدی، روان‌شناسی شخصیت از دیدگاه مکاتب: ص ۶۸.
۶۲. یونگ، روان‌شناسی و کیمیاگری: ص ۲۲۳.
۶۳. ستاری، رمز و مثل در روان‌کاوی: ص ۴۶۳.
۶۴. باشلار، روان‌کاوی آتش: ص ۲۹.

مشخصات مراجع

- ازدهایی به نام آز: دکتر بازرگان، محمد نوید، مقاله در پژوهش‌نامه فرهنگ و ادب، نشریه دانش‌کده ادبیات دانشگاه آزاد اسلامی - واحد رودهن، سال اول، شماره اول، پاییز و زمستان ۱۳۸۴.
- اسطوره بازگشت جاودانه: الیاده، میرچا، ترجمه بهمن سرکاراتی - چاپ اول، انتشارات نیما، تبریز ۱۳۶۵.
- تاریخ جامع ادیان: ناس، جان‌بی، ترجمه علی‌اصغر حکمت، چاپ چهارم، انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰.
- تحلیل روایا: یونگ، کارل گوستاو، ترجمه رضا رضایی، چاپ اول، نشر افکار، ۱۳۷۷.
- تن پهلوان و روان خردمند: مسکوب، شاهرخ، چاپ اول، انتشارات طرح نو، ۱۳۷۴.
- خاطرات، اندیشه‌ها، روایاها: یونگ، کارل گوستاو، ترجمه فریدون فرامرزی، چاپ اول، انتشارات آستان قدس مشهد، ۱۳۶۸.
- دانش‌نامه مزدیسنا: اوشیدری، جهانگیر، انتشارات مرکز، تهران، ۱۳۷۱.
- رمز و مثل در روان‌کاوی: ستاری، جلال، چاپ اول، انتشارات توس، ۱۳۶۶.
- رمزهای زنده جان: دوبوکور، مونیک، ترجمه جلال ستاری، چاپ اول، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۳.
- روان‌شناسی شخصیت از دیدگاه مکاتب: ایزدی سرویس، دهخدا، تهران، ۱۳۵۶.
- روان‌شناسی و کیمیاگری: یونگ، کارل گوستاو، ترجمه پروین فرامرزی، چاپ اول، انتشارات آستان قدس، مشهد، ۱۳۶۸.
- روان‌کاوی آتش: باشلار، گاستون، ترجمه جلال ستاری، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۴.
- روان‌کاوی و ادبیات: یآوری، حورا، چاپ اول، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۴.
- رویا، حماسه، اسطوره: کزازی - میرجلال‌الدین، چاپ دوم، نشر مرکز، ۱۳۷۶.
- زبان رمزی قصه‌های پریوار: دلاشو، م - نوفلر، ترجمه جلال ستاری، چاپ اول، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۶.
- زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه: اسلامی ندوشن، محمدعلی، چاپ چهارم، انتشارات یزدان، ۱۳۶۳.
- سایه‌های شکار شده: سرکاراتی، بهمن، چاپ اول، نشر قطره، ۱۳۷۸.
- شاه‌نامه: فردوسی، ابوالقاسم، نسخه ژول مول.
- فرهنگ اساطیر: یاحقی، محمدجعفر، چاپ اول، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی سروش، تهران، ۱۳۶۹.
- فرهنگ نگاره‌ای نمادها: هال، جیمز، ترجمه رقیه بهزادی، فرهنگ معاصر، ۱۳۸۰.

- فرهنگ نمادها: شوالیه، ژان، ترجمه سودابه فضایی، انتشارات جیحون، تهران؛ ۱۳۷۸.
- مکتب‌ها و نظریه‌ها در روان‌شناسی شخصیت: شاملو، سعید، چاپ هفتم، انتشارات رشد، تهران، ۱۳۸۲.
- نقد ادبی: شایگانفر، حمیدرضا، انتشارات دستان، ۱۳۸۰.
- نقد روان‌کاوانه مدرن: رایت الیزابت، ترجمه حسین پاینده، مجله ارغنون، مرکز مطالعات.
- نمیرم از این پس که من زنده‌ام: ستوده، غلامرضا، مجموعه مقالات کنگره جهانی بزرگداشت فردوسی، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۶۹.
- وضعیت بهتر: هری، تامس، ترجمه احمد تقی‌پور، چاپ اول، کسری، ۱۳۶۸.